



طلایه:

دینی که مبتنی بر تألیف قلوب و عدل و احسان و انصاف است، و هرگز پیامبرش در مقاصد دینی خود، به استبداد و ترفع متوسل نگشته، بلکه برنامه‌اش استدلال و تمسک به مقتضای عقول و استشهاد به محسوسات بوده، غیرممکن است حکم «نجس شمردن ذاتی کفار» را تشریح کند.

. بیاورید برای من کتابی را که پیش از این بوده، یا نشانه‌ی از علم،

اگر راست می‌گویید (احقاف ۴).

کلیدواژه‌ها: اهل کتاب - طهارت - نجاست - کافر - قرآن - روایات - سید محمد جواد غروی - فقه استدلالی

در طهارت اهل کتاب (یهود، نصاری و زرتشتی) بین فقهاء مسلمان اختلاف است، و چون کلمات اصحاب در این باره بسیار است، ما به ادلّه طرفین اکتفاء می‌نماییم.

قائلین به نجاست ظاهری اهل کتاب، به موارد زیر استدلال کرده‌اند:

اولاً به آیه:

همانا مشرکان پلیدند، پس نباید از امسالشان به بعد به مسجد الحرام نزدیک شوند (توبه ۲۸).

نجاست، قذارت و رجاست^۱ هر سه به معنای پلیدی است، و آن بر دو قسم است:

قسم اول؛ پلیدی باطنی است که مربوط به صفات انسان است، و آن از نظر شرع و عقل، بزرگترین نجاست‌ها است. زیرا پلیدی نفس و وساوس آدمی است که منشأ شرور و مرکز مفاسد و منبع قبائح است. و پلیدی نفس عبارت از کُفر است و نفاق و شُعب و شاخه‌های آنها. «کفر» بی ایمانی و اظهار آن است، و «نفاق» اظهار ایمان و إخفاء کفر است. شُعب کفر و نفاق نیز همان اخلاق رذیله است که ریشه اعمال قبیحه می‌باشد. و از آنجا که افعال انسان ثمره صفات و خصال باطنی او است، هرگاه آن صفات از سینخ کفر و جهل و ضلال باشند، افعال انسان نیز فاسد و مُفسد و شرّ و مخرب خواهد بود. مثلاً بُخل، حسد، کبر، نخوت، عُجب، ریاء، خودخواهی، ماده‌پرستی، جاه‌طلبی، کینه توزی، انتقام‌جویی، و نیت سوء نسبت به فرد یا گروه یا جامعه، تزویر و تدلیس و مانند اینها، که جامع آن هوی پرستی است، موجب می‌گردد انسان در مقام عمل، آثار و لوازم این صفات را ایجاد نماید.

دروغ، افتراء، تهمت، غیبت، سرقت، هتک حرمت، رشوه‌گیری، حکم ناحق، شهادت زور، رباخواری، تکبر، استهزاء و توهین به دیگران، غضب حقوق، ظلم و تعدی، خیانت و جنایت، کتمان حق، قطع رحم، احتکار، انحصارطلبی، جمع آوری مال حرام، ارتکاب مُنافیات عفت، اِضلال و اغواء مردم، خُلف وعد، نقض عهد، فحش و دشنام، منع حق دیگران، ضرب و قتل، نقص و بَخس در معاملات و میزان، و به طور کلی همه

۱- ابن اثیر/النهاية/ : و در شرح قاموس چنین است: نجس؛ کفرّس و کُف و عُصْد، پلید و ناپاک. بناء براین از لغت مفهوم می‌گردد که نجاست و قذارت، پلیدی ظاهری و باطنی را شامل می‌شود.



مفاسد جهان و عوامل ویران کننده عالم انسانی، و نابود سازنده حرث^۱ و نسل، ناشی از این رذائل باطنی، و مولود این خصائل نفسانی است.

همچنان که عمران جهان و ارتقاء انسان، نتیجه و معلول اُضداد این صفاتند.
از این رو قرآن، روح ایمان و نتیجه بعثت رسولان را تزکیه نفوس و تحصیل تقوی می‌داند.

ایشان را پاکیزه می‌گرداند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد (آل عمران ۱۶۴ و جمعه ۲).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
و تفاسیر آیات، مدون و از بحث فعلی ما خارج است.

غرض این است که سرچشمه و منشأ جمیع مفاسد و شرور، اخلاق رذیله می‌باشد، که نجس و پلید واقعی است. و مدار و مرکز و علت کلیه مصالح و خیرات، اخلاق حسنه است. این پلیدی‌ها است که جهان بشریت را آلوده و مُلوّث می‌سازد، و قاطع کافه خیرات، و ناشر جمیع سیئات می‌باشد. نجاست و رجاست، بر این خصال و آثار و لوازم آن اطلاق می‌گردد. و این است نجاست معنوی و روحی. ولی این معنا ربطی به نجاست مصطلح، که بر بعضی اجسام مضره اطلاق می‌شود، ندارد.

قسم دوم؛ نجاستی است که مشتمل بر ضرر جسمانی باشد، مانند بول، عذیره، خون ریخته، میته و غیر آنها از اشیائی که مولّد، یا حامل، یا خوراک میکروب است و احتراز از آنها از شرایط بهداشت عمومی و خصوصی می‌باشد. اشیاء مضره نیز بر دو نوعند:

نوع اول؛ آن چیزهایی است که انسانها شب و روز، یا بیشتر اوقات با آنها در تماسند. به همین سبب شرع آنها را نجس شمرده تا مردم عموماً از آن اجتناب نمایند و از آنها ضرری به ایشان نرسد.

نوع دوم؛ برخی از مواد مضره‌یی است که در بعضی اشیاء پیدا می‌شود، که هم به حسب عدد، آندگند، و هم اینکه گاهی، در مکانی و زمانی ظاهر می‌شوند. احتراز از این نوع را، تحت عنوان کلی «وجوب بهداشت و سلامت بدن»، واجب شمرده، و این نوع همان چیزهایی را دربر می‌گیرد که پزشکان استعمالش را نهی کنند. مانند آب یا غذائی که حامل مرض سرایت کننده باشد، مثل وباء، طاعون، حصبه و غیر اینها، که همه به حکم شرع، واجب الاجتناب می‌باشند.

نجاست بدن آدمی از این لحاظ است که آلوده به یکی از نجاسات مادی گردد، و این ربطی به کفر و اسلام ندارد، و هر گاه نفس کُفر موجب چنین نجاستی باشد، باید منافقی که به نفاق شناخته شده، نجس باشد. زیرا «نفاق» از «کفر» بدتر است. و هر خصلتی از خصال ذمیمه، پلید و نجس است، و باید هر مسلمانی هم که آلوده به یک یا چند نجاست باطنی و عصیان ظاهری و فسق گردد، بدن او نجس باشد و نتوان وی را لمس نمود.

پس کافر و مشرک را به این معنی نجس دانستن، یعنی بدن او را بالذات نجس و غیرقابل تطهیر شمردن، جز به اسلام، عُدول از واقع و نفس الامر است. زیرا نجاست مادی به اعتبار مضرّت جسمانی بوده، و هر گاه کافر به نجاسات ظاهری آلوده نباشد، یعنی بدنش شسته و پاک و از مواد میکروبی خالی باشد، علتی برای نجس بودن بدن وی وجود ندارد.

مخلوط کردن این دو نوع پلیدی، ناشی از عدم توجه به سراحکام، و عدم اطلاع از مقاصد شارع مقدّس می‌باشد. پس فقیه نباید با احتیاط بی‌مورد، موجب صدور چنین فتوایی گردد.

۱- حرث؛ دسترنج انسان و اشیائی که تولید می‌کند، دستاورد، تولیدات و مصنوعات.

زیانهای معنوی بسیاری که از چنین فتوایی ناشی می‌گردد، اول به دین خدا و سپس به جامعه بشری می‌رسد. از جمله آنها بدبین شدن دانشمندان است به اسلام. زیرا تصور می‌کنند این دین، یا برخی از احکام آن، ساخته خیالات شخصی خودخواه و خودپسند و خودبین بوده است! و گرنه چگونه انسان پاک و نظیفی مثل یک پزشک غیر مسلمان را نجس می‌شمرند و احتراز از تماس با او را واجب می‌دانند؟! فقط به علت آنکه اهل اسلام نیست. در حالی که قوانین بهداشتی را کاملاً می‌داند و به آن رفتار می‌کند. هم اکنون استحمام نموده و بدنش هیچ‌گونه آلودگی ندارد.

ولی در مقابل، مسلمان عامی که نه از بهداشت خبری دارد و نه رعایت می‌کند، و بسا بدن وی آلوده به مواد مضره است و به آن بی‌اعتنا می‌باشد، پاک شمرده می‌شود، و چون مسلمان است، اصل طهارت را درباره او اجراء می‌کنند. این ناشی از خود خواهی و بی‌اعتبار و پست جلوه‌دادن کسانی است که نام «اسلام» را ندارند. چنین گمانی را با هیچ نیرویی نمی‌توان از دانشمندان جهان زدود، مگر آنکه احکام اسلام به حقیقت خود بازگردانده شود و همانگونه که در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، ارائه گردد.

دین اسلام دین رحمت است برای همه جهانیان ، و ما تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان (انبیاء ۱۰۷) به همه انسانها به دیده احترام می‌نگرد. و هیچ بشری را طرد نمی‌کند، و هدفش ارشاد و اصلاح تمام انسانها در همه زمانها و مکانها است، و با کمال رأفت و عطف، افراد بشر را به سوی ایمان به خدا و عدل و احسان و اتحاد و مرحمت دعوت می‌نماید. و آیات کثیره قرآن و سنت سنیه رسول صلی الله علیه و آله با اهل کتاب و مشرکین، و أسلوب ارشاد و هدایت و احسان عام او درباره همگان، نمایشگر این واقعیت است.

دین اسلام جلب کننده نظرها و افکار است، نه طرد کننده آنها. محال است در احکام الهی چنین حکمی، یعنی «نجاست ذاتی کفار»، وجود داشته باشد، که نه در مادیات اثر بگذارد و نه در معنویات!! بلکه بر عکس، بر چنین حکمی، آثار سوء فراوان مترتب می‌گردد. در صورتی که احکام الهی کلاً معلل به مصالح فرد و اجتماع است لاغیر.

امیرالمؤمنین علیه السلام در صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

۲

دین و کتاب الهی به منزله کتاب طبّ، و رسول و مبلغ آن، به مثابه پزشک است. پزشک باید روش و شیوه‌یی اتخاذ کند که مریض به معالجه و نسخه و درمانش راغب گشته، به علاج و مداوای او تن در دهد، و از بیماری برهد و سالم و نیرومند شود، و منشأ آثار وجودی و سودمند گردد، تا برای خود و بنی نوعش نافع باشد. نه آنکه مریض را برنجاند و طردش کند، و او را مورد توهین و تحقیر قرار دهد، و پست و ذلیل و پلیدش بشمارد، و بیمار را هم نسبت به خود بدبین ساخته خویشتن را دشمن مریض جلوه دهد. دینی که مبتنی بر تألیف قلوب و عدل و احسان و انصاف است، و هرگز پیامبرش در مقاصد دینی خود، به استبداد و ترفع متوسل نگشته، بلکه برنامه‌اش استدلال و تمسک به مقتضای عقول و استشهاد به محسوسات بوده، غیرممکن است چنین حکمی را تشریح کند.

• بیاورید برای من کتابی را که پیش از این بوده، یا نشانه‌یی از علم، اگر راست می‌گویید (احقاف ۴).

آری! اگر بگویید کسی که عذیره و بول و خون ریخته را نجس نمی‌شمارد، و از آنها اجتناب نمی‌کند،

۱- سنیه؛ مؤنث آن سنیه؛ رفیع، بلند مرتبه.

۲- طبیعی است که با طبّ خو می‌چرخد (به مداوای بیماران می‌شتابد)، مرم‌هایش را محکم نهاده، و آلت‌های داغ نهادنش را بر آتش گزارده (نهج البلاغه، مغنیه، ج ۲، ص ۱۳۰، خ ۱۰۶).



به نجاست خارجی آلوده است، و باید از وی احتراز نمود، و او مثل کسی است که اشیاء مزبوره را نجس بداند ولی از آنها اجتناب نکند، آنگاه در صورت حصول علم به عدم اجتنابش از نجاست، باید از تماس رطوبی با چنین شخصی احتراز نمود. یا بدن و لباسی که با او تماس یافته بشوید. و این سخنی است به حق، و کسی نمی‌تواند به آن اعتراض نماید.

دیگر آنکه با وجود چنین حکمی (نجس شمردن ذاتی کفار)، زمینه‌یی برای دعوت کفار و جلب ایشان به اسلام باقی نمی‌ماند. زیرا در مرحله آغازین دعوت، حسن معاشرت با آنها و اعلام بی‌غرضی و اثبات آن از طریق عمل است. و گرنه چگونه می‌شود حقایق اسلام را به منکرین آن ابلاغ نمود، بی‌آنکه میوه شیرین شجره طیبه اسلام را بخورد، و طعم آن را بچشد، و طالب و شیفته‌اش گردد؟! آن وقت است که دین را می‌پذیرد و به آن می‌گردد، و بدون اجبار و اکراه، بلکه به اختیار، مطیع و فرمان‌بردارش می‌گردد.

آیا اگر یک دانشمند مسلمان بخواهد یک پزشک یا استاد یا دانشور مسیحی یا کلمی یا زردشتی یا بودایی یا غیر اینها را به اسلام دعوت نماید، و مجلس مباحثه و مناظره تشکیل دهد، و جای یا شربت یا خوراکی دیگری بیاورد، و آن پزشک دست‌تر به ظرفها بگذارد، یا از آنها بخورد و بیاشامد، و دانشمند مسلمان، دیگر از آن ظرف چیزی نخورد، جز آنکه بشویند، و لی اگر گربه‌یی، مرغی، گاوی، الاغی یا گوسپندی، سر در آن ظرف نماید، پاکش شمرده از آن اجتناب نکند، و آن دانشمندی را که سالهای دراز عمرش را صرف تحصیل علم و خدمت به مردم نموده، و در واقع انسانی است ممتاز و برجسته، و در انظار بشر، معزز و محترم، و به قوانین بهداشت آگاه و عامل است، نجس بداند و از ظرف او چیزی نخورد، و اگر دستش با رطوبت باشد، و با وی مصافحه نماید، دست خود را نیز نجس دانسته به طور حتم بشوید، آیا دعوت او مؤثر می‌افتد؟! و آیا ممکن است طرف مخالف، سخن این دانشمند اسلامی را استماع نماید و به آن گوش فرادهد؟! یا به دیده تحقیق و تفحص طریق به جانب او بنگرد و تحت تأثیر تبلیغات او قرار گیرد؟! حاشا ثم حاشا.

شگفتا که کثیری از فقهاء از این نکات غافل شده و پلیدی باطنی را به آلودگی ظاهری کشانده و به نجاست بدنی انسان فتوی داده‌اند!! در صورتی که ادله شرعیّه بر خلاف آن است. چرا به صرف احتیاط موهوم، دین را از عقلی بودن معزول ساخته‌اند؟! چرا آن را از مقبولیت و نورائیت و جذائیت ساقط کرده‌اند؟! و آیا اتخاذ این روش ثمری جز تعمیق عداوت و تشدید بغض و کینه نسبت به اسلام داشته است؟!

دیگر آنکه اسلام خواسته است مسلمانها در قلوب بشر جای گیرند، و در سطح جهان، در هر مکان و زمان، به افاده و استفاده علمی و دینی و مادی پردازند، و در اقطار گیتی، از هر لحاظ، محبوب بوده جا برای شان باز، و مبادلات فرهنگی و اقتصادی ایشان با همه بشر، بالاستمرار در جریان باشد. هم افاده کنند و هم استفاده، و عالم را مملو از عدل و آزادی و مساوات و مؤاسات سازند، و مردم دور از حق را نزدیک، و دشمن را دوست، و گمراه را مهتدی، و فقیر را غنی، و جاهل را عالم، و طالح را صالح گردانند، و پیوسته نقائص عالم بشری را مرتفع، و شرائط زندگی هر چه بهتر و والاتر را فراهم آورند.

ولی حکم به نجاست غیر مسلمان، دستشان را از این اهداف عالیّه و مقاصد عالیّه^۱ کوتاه کرده، آنان را به تمام جهات منزوی می‌گردانند، و رابطه‌شان را با سایر انسانها قطع می‌نماید. بالنتیجه از بسیاری از فوائد و نعمتها محروم می‌شوند. چنانکه هم اکنون می‌بینیم و کمس می‌کنیم، و کار به جایی رسیده که کثیری از مسلمانها دین را از سیاست و از مطلق دنیا جدا می‌دانند!! در صورتی که دین چیز دیگری نیست جز نظامات زندگی خالی از عیوب و مفاسد، و تنظیم اسباب و مسببات و علل و معلولات، بر وفق مصالح فرد و نوع، و

۱- غالی؛ گرانبها.

حفظ عدل عمومی، و تأمین زندگی خوش و خرم، و شهد بی‌سم، و خیر بدون شر، و سعادت میرآ از شقاوت. دینی که از بیت المال مسلمین سهمی مقرر می‌کند تا به منظور تألیف قلوب، به کفّار داده شود، و بدین وسیله مَحَبَّتِ اسلام و مسلمین در دلهاشان جایگزین گردد، محال است حکمی بیاورد که موجب فرار غیر مسلمان از استماع مطالب اسلام گردد.

دیگر آنکه این گونه مسائل، نقاط ضعفی هستند که منکرین بر آن انگشت اعتراض نهاده برای بطلان حَقَانِیَّتِ اسلام به آنها استدلال می‌نمایند. در حالی که در اسلام نقطهٔ نقص و ضعفی وجود ندارد، و تنها اموری که نقاط ضعف و سستی تلقی می‌شود، همان اشتباهاتی است که خود مسلمین، از روی جهالت و عَقَلت، مرتکب شده و نام دین بر آنها نهاده و به حساب دین آورده‌اند. از جمله، همین حکم به نجاست غیر مسلم و موارد دیگری مانند حکم به بلوغ دختر نُه ساله^۱، حرمت انواع ماهیهای بی فلس^۲، حرمت ذبائح اهل کتاب^۳، حرمت ازدواج با زنان اهل کتاب^۴ که قرآن به صراحت حلال فرموده^۵، تحریم ریش تراشی^۶، تجویز، بلکه ایجاب اِتِّلافِ قُوتِ خَلْقِ، مثل ذبائح مَنی^۷ و نظائر اینها، از اموری است که ادلهٔ قاطعهٔ کتاب و سنّت بر بطلانش قائمند.

و اما تفسیر آیهٔ مورد استناد:

جز این نیست که مشرکان پلیدند بدین سبب نباید بعد از این سال نزدیک مسجد الحرام شوند. زیرا مسجد الحرام هم اکنون مرکز توحید گشته و در صورتی که مشرکان پلید سیرت دوباره به آن نزدیک شوند، مبدل به بیت الأصنامش می‌سازند. پس هرگاه مراد آیه، پلیدی ظاهری بود، باید عبارت بدین نحو باشد؛

چون مشرکین نجسند، نباید با بدن تر با شما تماس بگیرند، یا دست تر به در و دیوار مسجد الحرام و سایر مساجد بزنند، و اگر به جایی دست تر زدند آن را بشوید.

همچنین اگر نجاست ظاهری مراد بود، باید رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داده باشد تا مسجد الحرام و خانه کعبه را تطهیر کنند. زیرا هم مسجد و هم خانهٔ خدا، قرن‌ها در اختیار مشرکین بود که پیوسته با دستهای تر و بدنهای عرق کرده وارد آنجا می‌شدند، و در آن اجتماع کرده و بعضاً می‌خوابیدند. و حال آنکه پیامبر چنین دستوری نداد. و نیز در غنائمی که از مطاعم و ملباس (خوراکها و پوشاکها) و افزار و اثاث البیت و اسلحه^۸ و چیزهای دیگر، از کفّار به دست مسلمین می‌رسید، هرگز پیامبر به احدی نگفت: اینها را بشوید، و خود او هم چیزی از آنها را نشست. بناء براین، آیهٔ مذکور به هیچ وجه نجاست ظاهری را نمی‌رساند و چنین معنایی را افاده نمی‌کند. پس مراد از «نجاست»، قذارت معنوی و پلیدی باطنی مشرکین است که آثارش انواع بت‌پرستی و گمراهی و ویرانگری و ستمگری و ستم‌پذیری می‌باشد.

۱- در «رسالهٔ بلوغ» که ضمیمهٔ کتاب «مبانی حقوق در اسلام» به چاپ رسیده، با استناد به آیات و روایات، ثابت کرده‌ایم که «سن»، میزان بلوغ نیست، بلکه «احتلام» در پسران و «حیض» در دختران ملاک است.

۲- در همین کتاب به اثبات حلیت هر گونه ماهی پرداخته‌ایم.

۳- در کتاب «مبانی حقوق در اسلام» حلیت ذبائح اهل کتاب را ثابت نموده‌ایم.

۴- قابل ذکر است که یکی از زنان طلحه یهودی بود و تا آخر عمر هم اسلام نیاورد. و طلحه از مهاجرین است و به احتمال زیاد نکاح او با یهودیه در مدینه و اقع شده زیرا یهود ساکن مکه نبودند.

۵-

... (مانده ۵).

۶- در کتاب «مبانی حقوق در اسلام» عدم حرمت ریش تراشی را به اثبات رسانده‌ایم.

۷- در کتاب «قربانی در مَنی»، با استناد به آیات و روایات، حرمت قربانی در محدودهٔ مَنی را با وضع کنونی، ثابت کرده‌ایم.

۸- سیلاح، جمع؛ اسلحه و سُلح و سُلحان؛ هر گونه آلات جنگی.



نجاست کافر اعم از حربی و اهل کتاب، مشهور بین اصحاب است. بلکه جمعی از ایشان ادعاء اجماع کرده اند، و حجّشان، علاوه بر ادعاء اجماع، قول خدای تعالی است «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ». و یهود و نصاری و مجوس مشرکند. مجوس به جهت آنکه قائل به دو الاهند، یعنی نور و ظلمت. و یهود و نصاری چون عَزِیر و مسیح را ابنُ الله می دانند. خدای متعال هم بعد از نقل عقیده آنها فرموده: تعالی عمّا یُشْرِکُونَ. و اینکه سبب آن را عدم اجتنابشان از نجاساتی مانند بول و غائط و خمر و خنزیر، دانسته اند، خلاف ظاهر است. و اخباری هم از اهل بیت در نجاست آنها وارد شده^۱.

سپس شهید به ادله قائلین به نجاست کافر اعتراض کرده می گوید: در سخنان قائلین به نجاست آنها نظر است. یعنی شهید مشرکین را ذاتاً نجس می داند، نه به نجاست عَرَضی. زیرا همان طور که «نجس» بر نجاست معروف اطلاق می شود، بر هر مُسْتَقْدَری نیز اطلاق می گردد. وی می گوید:

هَرَوِی در تفسیر همین آیه گفته است: «نجس» به هر مُسْتَقْدَر و آلوده بی اطلاق می گردد، و «آلوده» اعم است از نجاست به معنای مصطلح. چون در حدیث است که: از این پلیدها که خدا از آن نهی فرموده احتراز کنید^۲.

شهید سپس می گوید:

و از «قاذوره» مراد فعل قبیح می باشد، و فعل قبیح، نجس اصطلاحی یا عرفی نیست، و بر هر لفظ بد و بر مطلق دنیا گفته می شود. و «قاذوره» از مردان کسی است که باکی ندارد چه بگوید و چه نکند.

مقصود این است که در قرآن و غیر قرآن، لفظ «نجس» هم بر نجاست معروف اطلاق می شود، و هم بر چیزهای ناپاک و قبیح و پلید. همان طور که لفظ «رجس» هم بر غیر نجس اطلاق می گردد. چنانکه خدای متعال فرموده: با آنکه چیزهای مذکور در این آیه، غیر از «خمر» که در آن اختلاف است، هیچ یک نجس اصطلاحی فقهاء نمی باشد.

خلاصه آنکه این آیه صریح در نجاست اصطلاحی نیست، و فقط برخی از فقهاء و مفسرین احتمال آن را داده اند که «احتمال» هم دلیل شرعی نیست. و از اینجا است که ابن جُنید و ابن ابی عُقَیل قائل به عدم نجاست نیم خورده کفار و مشرکین می باشند. و همین است ظاهر کلام شیخ طوسی در کتاب نهاییه که گفته است: مکروه است مُسَلِّم یکی از کفار را بر طعام خود دعوت کند تا با او هم خوراک گردد.

بناء بر این «نجس» در لغت، به معنای چرکین و آلوده و پلید است. و «رجس» به معنای پلید و عمل قبیح است. و «نجس» معروف، اصطلاح فقهاء و حقیقت عَرُوبیه است، نه حقیقت شرعیّه و نه حقیقت لغویّه. بلکه در لغت، از مصادیق «نجس» است، نه مفهوم بالانحصار. شیخ طوسی سپس می گوید:

حجّت قائلین به طهارت اهل کتاب اولاً عموم قول خدای تعالی است:

، و خوراکی آن کسان که به ایشان کتاب داده شده حلال است برای شما. وجه دلالت آیه این است که مراد از «طعام»، یا مطلق خوراکی است که شامل گوشت هم می شود، یا مراد خصوص گوشت است که نصّ در حلیّت ذبائح آنها است. و اما حمل «طعام» بر حُبوب، درست نیست. زیرا

۱- مسالک،

۲-

اشکالش این است که حلیت حُبُوبِ مَخْتَصِّ اهل کتاب نیست، چون حُبُوبِ هَمَّةِ اصْنافِ کَفَّارِ حلال است، پس تخصیص به اهل کتاب در قرآن لغو می‌شود. و ظاهر است که خوراکی‌ها را غالباً با مباشرت دست خود فراهم می‌سازند، و آیه؛
مباشرت دست خود فراهم می‌سازند، و آیه؛
نیز بر این معنی دلالت ندارد.
زیرا صریح در نجاست اصطلاحی نیست، بلکه ظاهرهم نیست (به دلیل مابعد آن) به بیانی که مذکور شد.

و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش از طعام اهل کتاب و مشرکین در غَزَوَاتِ مانند حُنَین و مکه و فدک و خیبر و تبوک، و بعد از استیلاء بر آنها می‌خوردند، و بر مشرکین و اهل کتاب شرط می‌نمود که هر مسلمانی به آنها گزشت ضیافتش کنند. مانند این اخبار متواتر است و جای هیچ انکاری نیست. اجماع هم ممنوع است، زیرا در خود این مسأله اختلاف است و مورد نزاع فقهاء می‌باشد. پس اتفاق و اجماعی وجود ندارد.

از جمله دلائل قائلین به نجاست کفار، صحیحۀ علی بن جعفر است^۱ و روایت هارون بن خارجه^۲ و صحیحۀ محمد بن مسلم^۳.
ادامه کلام شهید:

و آنچه برخلاف این قول (قول به نجاست) می‌باشد، صحیحۀ عیص است که می‌گوید: از ابی عبد الله علیه السلام از هم خوراک شدن با یهودی و نصرانی و مجوسی پرسیدم؟ گفت: هر گاه از طعام تو باشد و او دستش را بشوید، باکی نیست^۴.

این حدیث را شیخ طوسی و صدوق به این صورت آورده‌اند:

از حضرت صادق علیه السلام درباره هم خوراک شدن با یهودی و نصرانی پرسیدم؟ گفت: هر گاه از طعام تو باشد باکی نیست. و از هم خوراکی با مجوسی پرسیدم؟ گفت: اگر دستش را بشوید، باکی نیست^۵.

و دیگر صحیحۀ اسماعیل بن جابر است که گفت:

به ابی عبد الله علیه السلام گفتم: درباره طعام اهل کتاب چه می‌گویی؟ گفت: مخور! سپس اندکی سکوت کرده آنگاه گفت: مخور! باز اندکی ساکت شده سپس گفت: مخور! ولی نه به این سبب که بگویی حرام است، بلکه به منظور پرهیز. زیرا در ظرف‌هایشان خمر و گوشت خوک است^۶.

۱- کافی / تهذیب / وافی، مطاعم ص ۲۳، چاپ سنگی / علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام روایت کرده که گفت:
: از او درباره همخوراک شدن با زردشتی در

یک کاسه و اینکه با او در یک فراش (رختخواب) بخوانم و با وی دست بدهم پرسیدم؟ گفت: نه. این خبر دلالت بر نجاست مجوس ندارد و فقط کراهت آن را می‌رساند. زیرا «حُرْمَت» وقتی از کلام استفاده می‌شود که گفته باشد «حرام است». و چون حضرت، چنین عبارتی نگفته، باید به «قدر مسلم» حمل نمود، و آن کراهت است. علاوه بر شواهدی که از سائر اخبار مستفاد می‌گردد.

۲- کافی / تهذیب / محاسن / از هارون بن خارجه روایت است که گفت:

: . گفتم: من با مجوس آمیزش و معاشرت دارم، آیا از طعام ایشان بخوریم؟ گفت: نه! این حدیث هم ظاهر در کراهت است.

۳- :

. از وی درباره ظروف اهل کتاب و زردشتیان پرسیدم؟ گفت: در ظرف‌هایشان چیزی نخورید و نه از طعامی که می‌پزند و نه از ظرف‌هایی که در آن می‌آشامند.

۴- کافی / وافی، مطاعم، ص ۲۳ / وسائل،

:

۵- تهذیب /

:

۶- :



با توجه به صحّت سند، در این روایت تصریح شده که نهی از خوردن طعام اهل کتاب محمول بر کراهت و تنزیه است، نه تحریم. و با این حدیث می توان «نهی» در برخی از اخبار را حمل بر نهی تنزیه (یعنی کراهت) نمود. و در همین روایت علت «نهی از خوردن» را مباشرت آنان با نجاساتی مثل باده و گوشت خوک ذکر می کند. پس اگر بدن آنها نجس ذاتی بود، ذکر علت به نجاست عَرَضیه، که گاه اتفاق می افتند و گاه وجود ندارد، درست نبود.

مراد شهید این است که مباشرت ایشان با شراب و گوشت خوک، گاهی هست و گاهی نیست. و دُرُست نیست که علت اجتناب، در بعضی اوقات باشد و در برخی احيان نباشد، ولی حکم به اجتناب، عامّ باشد و شامل هر دو صورت گردد. ادامه کلام شهید:

و روایت زکریّا بن ابراهیم^۱ و حسنه کابلی^۲. و این روایت نیز ظاهر است در حمل «نهی» بر تنزیه و کراهت نه تحریم^۳. و از ادلّه طهارت اهل کتاب، صحیحه مسلم است از یکی از دو امام (باقر یا صادق)^۴. و غیر این اخبار نیز در معنای همین اخبار است که در باب ذبائح اهل کتاب، آنچه موافق این احادیث است، ذکر شد، مضافاً بر ظاهر آیه‌یی که پیش از این آوردیم (و طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ). و پوشیده نیست که دلالت آیه بر طهارت، از دلالت روایات دالّ بر نجاست روشن تر است. بلکه همان اخبار دلالت بر کراهت دارد، نه حرمت، به خصوص صحیحه علیّ بن جعفر. زیرا در آن، از مصافحه و خوابیدن بر فراش واحد با اهل کتاب نهی کرده، در حالی که حرفی در جوازش نیست، و همه فقهاء جائز می دانند. بل غایت چیزی که این خبر بر آن دلالت می کند کراهت است. و همچنین است کلامی که در صحیحه محمد بن مسلم از یکی از دو امام (ع) روایت شده، دالّ بر این که مانع خوردن در ظروف اهل کتاب، همان نجاست عَرَضیه است، چنانکه در نظائر آن گفتیم. جز اینکه مشهورتر بین فقهاء نجاست است.

در این کلام اشاره به مثل سائری است که بر زبان اهل علم جاری است که می گویند:
. چه بسیار مشهوری که اصلی ندارد. بناء بر این تنها دلیل قطعی است که موجب علم می گردد، و در نجاست اهل کتاب و غیر آنها دلیل قطعی وجود ندارد.

۱- کافی / تهذیب / وافی، مطاعم، ص ۲۳ / زکریّا گفت:

! :
. بر ایی عبد الله علیه السلام وارد شده گفتیم: من مردی هستم از اهل کتاب ولی اسلام اختیار کرده‌ام و خانواده و قبیله من همه بر دین نصرانیت باقی مانده‌اند، و من با ایشان در یک خانه هستیم و هنوز از آنها جدا نشده‌ام، از طعامشان می خورم. وی گفت: آیا گوشت خوک می خورند؟ گفتیم: نمی خورند، ولی شراب می نوشند. فرمود: با آنها بخور و بیاشام.

۲- کافی / تهذیب / وافی، مطاعم، باب ۱۷، ص ۲۳ :

:
. از ایی عبدالله صادق علیه السلام درباره گروهی از مسلمین پرسیدم که در حال خوردن غذا، مردی مجوسی بر آنها وارد می شود، آیا او را به طعام خود دعوت کنند؟ (یعنی در یک ظرف هم غذا شوند) گفت: اما من با مجوسی هم خوراک نمی شوم، و دوست ندارم شما را هم از کاری منع کنم که در بلاد خود عمل می کنید. یعنی شما در شهر خود با آنها هم خوراک می شوید و من شما را از این کار منع نمی کنم. این حدیث نیز صریح در کراهت است.

۳-

:
۴- من لایحضره الفقیه / تهذیب / محاسن برقی / وافی، مطاعم، ص ۲۳ / محمد بن مسلم می گوید:
. از او درباره ظروف اهل کتاب پرسیدم، فرمود: در ظروفشان غذا مخور، اگر در آنها گوشت مردار و خون و گوشت خوک می خورند. (این حدیث نیز صریح در نجاست عَرَضیه است نه ذاتی).

کلام شیخ حسن صاحب معالم

شیخ حسن فرزند شهید ثانی، در معالم می گوید:

و در پاسخ تمسک به روایاتی که ذکر شده، باید گفت که اکثر آنها یا همه آنها تصریحی بر نجاست ذات ایشان، چنانکه ادعاء شده، ندارد. بلکه محتملاً آنچه اراده شده نجاست عرضی آنها است، به اعتبار تماس پیوسته با آن (نجاست). پس چه بسا علم عادی به عدم جدایی از آثار آن حاصل گردد، و اگر به تقدیر ظاهر، مراد کلاً نجاست در ذات باشد، روایات طهارت با آن معارض است... تا آنجا که گفته است: پدرم در مسالک می گوید: دلالت روایات طهارت، واضح تر است. زیرا از اکثر اخبار نجاست، اراده کراهت ظاهر است. پس نهی از مصافحه و اجتماع بر فراش واحد را به ناچار باید حمل بر کراهت نمود، چون در جوازش خلافی نیست. و امر به شستن دو دست بعد از مصافحه، با آنکه غالباً رطوبتی ندارند، محتاج است که باز هم بر خلاف ظاهر حمل شود. و همه اینها موجب ضعف دلالتش می گردد. و این قریب به تأویل است، و این به معنای آن است که نواهی آنها را حمل بر کراهت نماییم و اوامرش را حمل بر استحباب.

کلام فیض در وافی

فیض در «باب طعام اهل ذمه»، در ذیل حدیث «عیص»، که متنش را پیش از این آوردیم، می نویسد:

«تَوْضِأً» یعنی «دستش را شست»، و آنچه از اخبار بسیار مستفاد می گردد، نجس نبودن اهل ذمه، یا سرایت نکردن نجاست شان می باشد. زیرا امر به اجتناب از ایشان بدان سبب است که آنان مردار و خون و گوشت خوک و غیر آنها را استعمال می کنند، و از این نجاسات احتراز نمی نمایند. و این معنی با نهی از هم خوراک شدن یا مصافحه با آنها، در بعضی از اخبار، منافات ندارد. زیرا محتمل است چنین نهبی به سبب شرک و خُبث باطنی آنها باشد، و اطلاق «نجس» بر آنها هم، هر جا که آمده، به همین معنا است، بی آنکه شستن هر چیزی که با آنها تماس گرفت واجب باشد.^۱

کلام سید محمد صاحب کتاب مدارک^۲

سید محمد نیز همانند شهید ثانی، در آغاز بحث خود از نجاست مشرک، به کلام هرّوی در تفسیر آیه استناد کرده که گفته است:

به هر مستَقْدَری نجس گفته می شود، و «مستقدر» اعم از نجس به معنای مصطلح است. واجب آن است که به هنگام نبودن معنای شرعی، که در اینجا هم ثابت نیست، لفظ بر حقیقت لغوی حمل شود.

وی در بیان دلایل قائلین به نجاست و قائلین به طهارت می گوید:

آنان که به نجاست قائلند، به دو امر احتجاج کرده اند. اول: قول خدای تعالی است که فرموده: همانا مشرکان پلیدند. پس یهود و نصاری مشرکند، به جهت این آیه که بعد از بیان وصفشان می گوید: همانا ایشان پیشوایان دینی خود را، به غیر از خدا، ارباب خود گرفتند... و خداوند از شرک آوردنشان منزّه است. مضافاً بر آنچه گفتیم، منع مذکور در این مقدمه نیز بر آن افزوده می گردد. زیرا معنای شرک این است که کسی معتقد به معبودی جز خدا باشد. و در اخبار ما در معنای ارباب گرفتن اجبار و رهبان گفته اند: امتثال از اوامر و نواهی ایشان، و اعتقاد به اینکه آنان معبودند. و چه بسا عطف مشرکین براهل کتاب و بالعکس، با حرف «واو»، در برخی از آیات، اشعار به مغایرت و تفاوت باشد.^۳

۱- وافی، کتاب المطاعم، /

۲- مدارک الأحکام فی شرح شرائع الإسلام.

۳- صاحب مدارک نیز همانند شهید ثانی، در بحث از نجاست کافر، از هرّوی لغوی و مفسّر نقل کرده که گفته است:



دوم: اخباری که دالّ بر نجاست است، مثل؛ صحیحۀ علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که می‌گوید: از او درباره شخصی پرسید که جامه‌یی از بازار خریده و آن را پوشیده، در حالی که نمی‌داند نماز در آن صحیح است یا نه؟ گفت: اگر از مسلمان خریده در آن نماز بگزارد، و اگر از نصرانی خریده در آن نماز نگزارد تا بشوید.

و حسنۀ سعید الأعرج است که می‌گوید: از ابی عبد الله علیه السلام درباره باقی مانده غذای یهودی و نصرانی پرسیدم؟ فرمود: نه، (نخور)!

و نیز صحیحۀ محمد بن مسلم است (که پیش از این ذکرش رفت). و اما قائلین به طهارت به وجوهی چند احتجاج کرده‌اند؛ اول: براءت اصلیه. زیرا نجاست فقط مُستفاد از بیان قاطع شارع است، پس هرگاه چنین بیانی وجود نداشته باشد، طهارت به اصل خود باقی و ثابت است.

دوم: قول خدای تعالی است که فرموده: طعام اهل کتاب برای شما حلال است. و این طعام شامل همه چیز است، چه در آن مباشرت داشته باشند یا نداشته باشند (یعنی چه با دست تر یا سائر اعضاء خود آن را لمس کنند یا نکنند). و تخصیصش به حُبوب و مانند آن مخالف ظاهر است، زیرا حُبوب مندرج در طیبّات است. و نیز به جهت قسمت بعد آیه که می‌گوید: (و خوراک آنها نیز برای شما حلال است)، قطعاً شامل همه چیز (از حبوب و گوشت و مانند اینها) می‌گردد. در غیر این صورت فائده‌یی در تخصیص اهل کتاب به ذکر نمی‌باشد. زیرا سائر کفّار نیز همین طورند (که حبوب و سائر خوراکی‌هاشان حلال است). و بعضاً گفته می‌شود که این تخصیص، هر چند مخالف ظاهر است، جز آنکه به سبب دلالت اخبار صحیح السنّد بر همین معنا، باید آن را اختیار نمود. ولی مخفی نماند که این اختصاص منحصر در نجاست نیست، چون در غیر حبوب، که مباشرت آنها در آن نجاست قطعاً معلوم نیست، منتفی می‌گردد.

سوم: اخبار است، از آن جمله روایت شیخ (طوسی) است در حدیث صحیح از عیص بن قاسم (که پیش از این آوردیم). و در حدیث صحیح از علی بن جعفر است که؛ از برادرش موسی علیه السلام درباره یهودی و نصرانی پرسید که دستش را داخل آبی می‌کند که مسلمان با آن برای نماز وضوء می‌گیرد؟ گفت: نه! مگر آنکه مضطرّ شود.

و در حدیث صحیح است از ابراهیم بن ابی محمود که گفت:

به حضرت رضا علیه السلام گفتم: جاریه‌یی نصرانی داری که خدمتکار تو است، و تو می‌دانی که نه وضوء می‌گیرد نه غسل جنابت می‌کند. گفت: مانعی ندارد، دستانش را می‌شوید.

صاحب مدارک سپس می‌گوید:

جمع بین این اخبار به دو وجه ممکن است. یا حمل آنها بر تقیه، یا حمل نهی مذکور در اخبار پیشین، بر کراهت. شاهد در مورد دوم، مطابقت آن با مقتضای نصّ است، و نیز نهی مطلق از نماز در جامه، قبل از شستن آن، که در صحیحۀ علی بن جعفر، سبّ ذکر یافت. و مخصوصاً صحیحۀ اسماعیل بن جابر به طور صریح بر آن دلالت دارد، و این نیز ذکرش گزشت. و چه بسا در این روایت اشعار بر این مطلب باشد که نهی از مباشرت با ایشان، به سبب نجاست عارضی باشد، پس تأمل کن.

ما می‌گوییم: حمل این اخبار بر تقیه، خطاء محض است. زیرا تقیه در احکام، جائز نیست. و ما رساله‌یی در این باب نوشته و در آن ثابت کرده‌ایم که تقیه بر رسول و امام ممتنع است مگر در موضوعات. و اما حمل بر کراهت، به سبب مباشرت آنها با نجاست، به حسب غالب، مورد قبول ما نیز می‌باشد، و به مقتضای آن، اگر کافر دستش را بشوید، همانگونه که در خبر است، یا انسان عدم مباشرت وی را با نجاست بداند، کراهت نیز زائل می‌گردد.

عمّار ساباطی از صادق آل علیه السلام روایت کرده می‌گوید:

از او پرسیدم که آیا جائز است شخص از کوزه یا ظرفی وضوء بگیرد، که یک یهودی از آن آشامیده باشد؟ وی گفت: آری! (از همان آبی وضوء بگیرد که یهودی از آن آشامیده).

ولی و شاء، به یک واسطه که نامش را ذکر نکرده، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که:

آن حضرت از نیم خورده و کلد زنا کراهت داشت، و نیز از نیم خورده یهودی و نصرانی و بت پرست و هر کس که مخالف اسلام بود. و بیشترین کراهتش از نیم خورده ناصب^۱ بود.

ما می‌گوییم: این حدیث هیچ دلالتی بر نجاست هیچ یک از اصناف مذکور در حدیث ندارد، بلکه دال بر طهارت ذاتی آنها نیز می‌باشد. و کراهت در اخبار، به همان معنای لغوی است، یعنی «دوست نداشتن» و «خوش نداشتن». اما به اعتبار اینکه بعضی از طوائف مذکوره، از نجاسات مثل بول، خون و غیره، چندان احترازی نداشته‌اند، و با برخی از آنها هم، مانند نواصب، نباید معاشرت کرد، زیرا ممکن است در عقیده انسان مؤمن خللی ایجاد شود، این «کراهت» را ما هم قائلیم، و چون احتمال آلودگی اغلب این طوائف به نجاسات قوت دارد، اگر چه یقین حاصل نشود، حضرت، خوردن باقی مانده خوراکشان را مکروه شمرده است. اسماعیل بن مراد از یونس از ائمه طاهرین علیهم السلام روایت کرده که گفته‌اند:

پنج چیز که سود خلق در آن است هرگاه (از حیوان مرده بدست آید) ذبح شده محسوب می‌گردد، مایه پنیر بزغاله، تخم مرغ، پشم، مو و کرک، و در خوردن پنیری که مُسَلِّم یا غیر مسلم درست کرده باشد باکی نیست، فقط کراهت در خوردن چیزی است که در ظرف زرتشتی و اهل کتاب باشد، جز مایه پنیر بزغاله، زیرا آنها از خوردن مُردار و شراب پرهیز نمی‌کنند.

ایضاح و ایضاح:

شناخت و عمل به احکام الهی باید مبتنی بر علم قاطع باشد، نه بر ظن و وهم. چنانکه نصوص کتاب الهی صریح در آن است، مثل:

واینکه مگوئید بر خدا آنچه را که نمی‌دانید. (بقره ۱۶۹)

از آنچه نمی‌دانی پیروی مکن. (اسراء ۳۶)

و سدها آیه دیگر که در کتابی مخصوص آورده‌ایم^۳. امیرالمؤمنین علیه السلام در چگونگی نگرش به احکام الهی می‌فرماید:

۴

همانا خداوند فرائضی را بر شما واجب ساخته، پس آنها را تباه مگردانید، و حدودی برای شما معین فرموده، پس از آنها تجاوز نکنید، و از چیزهایی شما را نهی نموده، پس حرمتشان را از میان نبرید، و

۱- ناصب؛ کسی که دشمن عترت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. در آخر همین مطلب توضیح آن به تفصیل آمده است.

۲- کافی / تهذیب / و

/

۳- حجیت ظن فقیه و کاربرد آن در فقه، اثر همین مؤلف.

۴- نهج البلاغه، مغنیه، ج ۴، کلمات قصار، ۱۰۴/ صدوق در من لایحضره الفقیه / بیهقی در سنن / ابونعیم در کنز العمال، در هامش مسند احمد، ج ۱.



درباره چیزهایی سخن نگفته، نه آنکه به سبب فراموشی وانهاده باشد، پس نسبت به آنها خود را به سختی میاندازد.

پس ای گروه مؤمنان واجباتی را که خدای عز و جل بر شما فریضه گردانیده ضایع مسازید و بانجام رسانید و از حدود و اندازه‌هایی که در احکام برای شما مقرر داشته تجاوز نکنید، و در مقادیر نواهی و اوامری که تعیین نموده کاستی و فزونی نکنید و آنها را حفظ نمایید. زیرا با کاستی و افزونی در احکام، بدعتها در دین نهاده می‌شوند، سپس جانشین حقایق احکام می‌گردند، آنگاه دین خدا متدرجاً از بین می‌رود. زیرا بقاء هر چیزی به حفظ حدود و مقادیر آن است. و شما را از اخلاق و اعمالی نهی فرموده، که اگر پیرامون آن بروید و حرمتش را بشکنید، فسق و عصیان جای طاعت و ایمان را می‌گیرد. و برای اینکه شما در آسایش باشید برای چیزهایی حکمی تعیین نکرده است، نه آنکه آنها را فراموش کرده باشد، بلکه به منظور صلاح اجتماع و وجود آزادی و نفی عُسر و حَرَج، و بکاربردن عقل، و استفاده از تجارب و محسوسات، و استنباط فروع از اصولی که در دین ثابت است، و در کتاب مجید و سنت قطعی و متواتره مذکور گشته، دیگر حکم خاصی برای آنها وضع نفرموده. پس شما خود را به تکلف و مشقت نیندازید که برای آنها حکم تراشی کنید.

شخص فقیه و عامهٔ مسلمین باید این دستور را نُصَبَ الْعَيْنُ^۱ خود قرار دهند، و در هر موردی که دلیل قاطع از کتاب و سنت نباشد، به همان اصول مسلمة رجوع نمایند، و با تکلف و تمسک به اشیائی که دلالت قطعی نیستند، تکلیف تراشی نکنند.

مثلاً در مسائلی که در آنیم، مانند نجاست خمر و مشرک و اهل کتاب، که دلیلی از قرآن و احادیث قطعی نداریم، و اخباری هم که به آنها استدلال می‌شود، نه تنها دلالت قطعی بر مطلوب فقهاء ندارد، بلکه به چند سبب، دلیل هم نمی‌باشد، ایجاد تکلیف و تکلف و مشقت برای مردم نماییم.

اولاً: اینها اخبار آحادند که موجب علم و عمل نمی‌شوند.

ثانیاً: اخبار بسیار دیگر معارض آنهایند.

ثالثاً: جمع بین این اخبار، به دلالتی که در خود این اخبار و احادیث دیگر وجود دارد، ممکن بلکه واضح است. یعنی می‌توان به همهٔ این اخبار عمل نمود و این جمع متعین است.

رابعاً: بر فرض اینکه جمع بین این اخبار ممکن نبود، باید آن دسته از اخباری را که با اصول و قواعد منطبق باشند، مورد استناد و عمل قرار دهیم. مثلاً در نجاست خمر و مشرک و اهل کتاب، چون دلیل واضحی بر آن قائم نیست، بلکه بر طهارتشان ادلهٔ روشن و واضح داریم، باید به اصول مسلمة رجوع نماییم. اول؛ اصل طهارت که: همه چیز پاک است تا وقتی بدانی که نجس است^۲. و این اصل مورد اتفاق همهٔ مسلمین می‌باشد.

دوم؛ اصل عدم تکلیف به اجتناب.

سوم؛ اصل برائت ذمه.

این اصول، علاوه بر آنکه تأسیس شارع مقدس است، مورد قبول عقول تمام بشر نیز می‌باشد، و دین هم تقریر حکم عقل است، در نتیجه نباید در طهارت ذاتی بدنی اهل کتاب شکی داشته باشیم. بحرانی در صحت نماز مُطَهَّر با آب نجس، وقتی که نداند، می‌گوید:

۱- نُصَبَ الْعَيْنُ؛ در برابر چشم.

ناگزیر از صحّت است، زیرا با قول ائمّه علیهم السّلام مطابقت دارد که گفته‌اند: هرآبی پاک است تا وقتی که ناپاکی آن را بدانی. پس هرگاه دانستی ناپاک است. پس همان طور که می‌بینی، دلالت روایت، بر طهارت و نظافت هرآبی و هرچیزی حکم می‌کند، تا وقتی که علم به ناپاکی حاصل گردد، آنگاه ناپاک است. پس صفت نجاست شرعاً برای آن ثابت نمی‌شود مگر بعد از حصول علم. مؤید این کلام قول رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود: مردم نسبت به آنچه که نمی‌دانند در وسعتند. و نیز قول (امیرالمؤمنین علیه السّلام) که فرمود: اعتناء نمی‌کنم که آیا بول به من اصابت نموده یا آب، هرگاه که ندانم. و اخبار دیگری مانند اینها که مؤید مطلب است. پس در این صورت هرگاه مکلف با آبی که به اعتقادش پاک است، وضوء بگیرد، حتی اگر نجاستی به واقع در آن باشد، طهارتش شرعی و مجزی است، و نیز نمازی که با چنین طهارتی بجا آورده، و اعاده آن نیازمند دلیل است که دلیلی هم موجود نمی‌باشد.

تذکره و تبصره

نظر به اینکه فقهاء عامّه و خاصّه سعی بر آن داشته‌اند که فروع احکام را تکثیر کنند و بر عدد آنها بیفزایند، و در کتب خود درج نمایند، و به جهت آنکه برای کثیری از آنها هم دلیل خاصی از کتاب و سنت قطعیه نداشته‌اند، و خواسته‌اند تمام آن مسائل را به دین خدا نسبت دهند، از این رو شیعه و سنی ناچار شدند به اجماع و شهرت و اخبار آحاد و ضعیف متمسک گردند، و اهل سنت به قیاس و استحسان و مصالح مرسله نیز استدلال نموده‌اند. و مخالفت با عامّه و تقیه در بیان احکام، در بین شیعه، اساس بسیاری از احکام قرار گرفته است. در حالی که هیچ یک از اینها دلیل شرعی نیست و موجب علم به حکم نمی‌گردد، و حدّ و مرزی هم ندارد. از این رو هر فقیهی رأیی اتخاذ می‌کند و برخلاف فقیه دیگر فتوی می‌دهد. متقابلاً آن فقیه نیز همین شیوه را تعقیب می‌نماید و هریک به برخی از اخبار آحاد، یا اجماع منقول یا مخصّل، یا شهرت استناد می‌کند.

ثمره چنین روشی این است که یک دین مملو از اختلاف بوجود آید، و به سبب اختلاف فقهاء، ملت اسلام نیز، بمانند دشمن، رو در روی یکدیگر بایستند، و به جای وحدت کلمه و داشتن دین واحد، آتش تفرقه را دامن بزنند و یکدیگر را لعن و تکفیر و تفسیق نمایند، که؛

۲

و چون فتاوی فقهاء متضادّ و متغایر است، در جوامع مسلمین غیرقابل اجراء می‌باشد. یکی حنفی، دیگری شافعی، سومی مالکی و چهارمی حنبلی است. در شیعه هم گروهی اخباری و گروهی اصولی است، و بین هر دو دسته اختلافات فراوان وجود دارد. این اختلاف فتاوی موجب شده که هیچ یک از احکام فقهاء جنبه قانونی پیدا نکنند، و دائماً در معرض تحول و تغییر باشد. به محض اینکه یک فقیه مرجع تقلید وفات یابد، و فقیه دیگر به جای وی قرارگیرد، مسائل اختلافی بین آن دو فقیه بروز می‌نماید و وضع مقلدان را بر هم می‌ریزد و مشکلات بسیاری در پی خود می‌آورد.

بناء بر این مردم باید فهم تازه‌یی از مسائل کسب کنند، و در مقام عمل و اجراء، فقیه سابق را تخطئه نمایند، و هلمّ جرّاً. و نیز در زمانی کوتاه، چند فقیه معاصر همین شیوه را دارند و احکامشان هم غیرقابل اجراء است. در حالی که احکام اسلام باید به صورت ابدی، الی یوم القیام، ثابت و پابرجا و مستمر باشد. ولی در معرکه آراء و انظار مختلف فقهاء قرار گرفته‌اند، که تحت یک ضابطه معین و قاعده مشخص نیست.

۱- قرآن مجید بر این وحدت، در آیات عدیده تأکید و تصریح نموده، مثل؛

(انبیاء ۹۲)، (مؤمنون ۵۲).

۲- هر گروهی که به عذاب در آید خواهر پیشین خود (یعنی نظائر و همگان خود) را لعنت می‌فرستد (اعراف ۳۸).



قواعد و اصول باید به اختلافات خاتمه دهند، نه آنکه منشأ اختلاف باشند. قرن‌ها می‌گذرد و فقهاء این درد غُضال^۱ را درمان نکرده، بلکه روز به روز بر آن افزوده‌اند. در بین ائمت، هر مسأله‌یی که مطرح شود، سؤال از قول خدا و رسول به میان نمی‌آید. فقط اقوال فقهاء مطرح است، مصداق کلام علی علیه السّلام که فرمود:

گویا اینان پیشوای کتابند و کتاب امام آنها نیست. گویا هرکسی امام خویش است، و پندارد که طنابهای مطمئن و بندهای محکم را گرفته است.

در اختلافات بین فقهاء، کسی هم در مقام بررسی بر نمی‌آید و فکر نمی‌کند که محال است دو حکم متضاد در یک موضوع، هر دو صحیح باشد، و باید محقق و مبین شود که کدام یک صحیح است. نباید روش ما همانند کسانی باشد که قرآن حکیم تبعیت آنها از پیشینیان و پدرانشان را نادرست خوانده است:

(کفّار می‌گفتند) بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم. آیا چنین نبوده است که شیطان ایشان را پیوسته به عذابی سوزان فرامی‌خوانده است؟! (لقمان ۲۱)

(و نیز) گفتند بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم. آیا چنین نبوده است که پدرانشان نه تعقل می‌کردند و نه راه یافته بودند؟! (بقره ۱۷۰)

• (زخرف ۲۳)

(و همچنین گفتند) همانا ما پدران خود را بر روشی یافتیم و پیروی کننده آثار ایشان هستیم.

نواصب کیانند؟

گروهی در اسلام پیدا شدند که آنها را نواصب^۵ می‌نامند. اینان عداوت علی و خاندانش علیهم السّلام را جزء دین و واجب می‌دانستند. این عقیده از زمان معاویه و یزید آغاز شد و پیروانش در عصر ائمه طاهرین علیهم السّلام نیز وجود داشتند. ولی متدرّجاً عده آنها کاستی یافت و امروز بسیار اندکند، به طوری که شناخته نمی‌شوند، جز گروهی در هند. ائمه اطهار این گروه را در ردیف کفّار، بلکه بدتر از یهود و نصاری می‌دانستند، و فسادشان هم بیش از آنها بود. زیرا با اهل بیت نصب عداوت کرده همشان مصروف دشمنی و کارشکنی و رد ایشان بود. امامان اهل بیت، علماء حقیقی ائمت، و نگهبان شریعت، و مانع نفوذ بدعت، و مبین حقایق اسلام بودند، و بار سنگین نشر دین، و صیانت آن از دستبرد گمراهان و گمراه‌کنندگان را بردوش داشتند، و ائمت را به حقایق دین واقف می‌ساختند، و به حکم پیامبر صلی الله علیه وآله که فرمود:

... پیوسته ملازم کتاب خدا بودند. ولی نواصب از در عداوت با آنها وارد می‌شدند و مردم را از صراط مستقیم منحرف می‌ساختند، در حالی که خود را مؤمن و مدافع اسلام

۱- غُضال؛ صعب العلاج، بی‌درمان.

۲- نهج البلاغه، مغنیه، ج ۲، خ ۱۴۵، ص ۳۳۶، چاپ بیروت.

۳- وثیقات.

۴- نهج البلاغه، مغنیه، ج ۱، خ ۸۶، ص ۴۴۴، چاپ بیروت.

۵- نواصب، جمع ناصبه، به اعتبار فرقه/المنجد:

می‌شمردند. دشمنی آنان با علی و عترت علیهم السّلام برملاً بود، ازینرو ائمه علیهم السّلام یاران خود را از معاشرت و مصاحبت این گروه اکیداً نهی می‌نمودند.
پس اخباری که در این باره رسیده، مربوط به نجاست بدنی آنها نیست، و اینکه در برخی از اخبار نواصب را ملحق به کفار شمرده‌اند، از حیث عقیده باطل و ضلال و اِضلال آنها بوده است.
فَلانسی روایت کرده می‌گوید:

به ابی عبدالله علیه السّلام گفتم: با ذمی^۱ ملاقات می‌کنم پس او با من مصافحه می‌کند. گفت: دست را به خاک و به دیوار بمال! گفتم: با ناصبی چگونه است؟ گفت: دست را بشوی^۲

دلالت این حدیث بر استحباب عدم معاشرت دوستانه، که موجب آمیزش و اختلاط می‌باشد، واضح است. زیرا بناء بر قول نجاست ذمی یا ناصب هم، صرف مصافحه، دست انسان را نجس نمی‌کند مگر آنکه تر باشد. و از این شرط در این حدیث سخنی نیامده، و اقل مراتب «امر» استحباب است، چنانکه اقل مراتب «نهی» گراحت است. و در صورتی که به مرتبه بالاتر، که وجوب در «امر» و حرمت در «نهی» است، قطع حاصل نشود، باید امر را بر استحباب، و نهی را بر گراحت حمل نمود، مشروط بر آنکه از جهت سند و دلالت و انطباق با کتاب یا سنت قطعی یا اصول مسلمّه، قابل استناد باشد.

در هر صورت، از اینکه می‌گوید: دست را به خاک بمال یا به آب بشوی، بیش از استحباب استفاده نمی‌شود، و مراد امام علیه السّلام تفریح و ملامت سائل است که چرا با یهودی و نصرانی و ناصب چنین طرح دوستی خطرناک ریخته‌ای که هریک از آنها تورا ببیند با تو گرم گرفته به مصافحه مبادرت می‌نماید. چنین عملی نشانه آن است که با ناصب رفیق هستی، و دین تو که در رأس آن محبت ما قرار دارد، در معرض خطر قرار گرفته است. و این معنی منافات با لزوم حُسن معاشرت با اهل کتاب ندارد.

به بیانی که در حدیث فوق و سایر احادیث متذکر شدیم، خبر ابی بصیر نیز بیش از استحباب در شستن دست دلالتی ندارد. خبر علی بن جعفر که بیان جزء اول آن گزشت، و در جزء دوم می‌گوید: لباسی که از نصرانی می‌خرد نماز در آن نگذارد تا بشوید، فقط حمل بر استحباب در شستن می‌شود. زیرا تا یقین به نجاست آن حاصل نشود وجوب شستن تحقق نمی‌یابد. ولی چون مستحب است که لباس نماز گزار کاملاً نظیف باشد، جامه‌یی که از نصرانی می‌خرند ممکن است پوشیده باشد، و شاید به نجاستی آلوده باشد که نصرانی از آن احتراز نمی‌کند. لذا شستن آن بهتر است تا اطمینان کامل به پاکی و نظافتش حاصل گردد. با مراجعه به سائر اخبار، این معنی روشن تر می‌گردد. علاوه بر این، آحدی نگفته است که لباس یا هر چیزی که از نصرانی یا هر کافری خریداری می‌شود، واجب است آن را بشویند سپس در آن نماز بگذارند. قائلون به نجاست نصاری و سایر کفار نیز متفقاً می‌گویند: نجس شدن لباس و سایر اشیائی که در دست کفار بوده، باید ثابت و معلوم و قطعی گردد. و در صورت عدم ثبوت نجاست، پاک است، و صرف اینکه از کافر خریده شود، موجب شستن نیست و در دست کافر بودن، دلیل تنجیس آن نمی‌شود، و قاعده
، به قوت و حُجّیت خود باقی است. براین اساس، حدیث مذکور هیچ دلالتی بر نجاست نصرانی و غیر او ندارد.

علاوه بر آنچه مذکور شد، دین اسلام دین یُسّر و وسعت است و هیچ حَرَج و ضیق در حکمی از احکامش وجود ندارد، و حکم به نجاست بشر، مستلزم حَرَج و ضیق است. زیرا افراد انسان، بالضروره با

۱- ذمی؛ هم پیمان از اهل کتاب و غیرایشان که در دارالاسلام زندگی می‌کند.

۲- صحیح کافی، ج ۱، ص ۱۶۵، ش ۵۵۷.



یکدیگر معاشرت و تماس دارند، و مسلمانان نیز به اشیائی که کفار دست با رطوبت به آن می‌زنند، از ملبوسات و ماکولات و مصنوعات، محتاجند، و حکم به نجاست آنان موجب صعوبت و مشقت و مَضِیْقَه و عُسر و حَرَج می‌گردد، که در اسلام منفی است.

از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت شده که گفت:

از آن (امام) راجع به کسی سؤال کردم که به بازار رفته پوستینی می‌خرد و نمی‌داند که از حیوان ذبح شده می‌باشد یا از مردار؟ حضرت گفت: آری! حلال است. بر شما نیست که پرسید و تحقیق کنید. همانا حضرت باقر علیه‌السلام می‌گفت: خوارج به سبب جهالت، بر خود تنگ گرفتند، هرآینه دین وسیع‌تر از این است!

یعنی برخی از چیزهایی که حلال بوده، مردم از روی نادانی، بر خود حرام ساختند، در حالی که احکام دین با ضیق و حرج و دشواری مغایر و منافی است.

عصاره بحث

نظر به اینکه آیه‌ی از قرآن دلالت بر نجاست مشرکین، به اصطلاح فقهاء، و اهل ذمه و مطلق کفار ندارد و از رسول آنان علیه و علی آله و السلام نیز خبری در این زمینه نرسیده، نه از طریق عامه و نه شیعه. اخباری هم که در کتب شیعه وجود دارد، عده‌ی از آنها صریح در طهارت است، و برخی غایت مدلولش کراهت است، و حتی یک خبر که صریح در حرمت باشد نداریم، و اگر اخبار آحادی داشتیم که صریح در نجاست بود، نمی‌توانستیم آنها را مخصص عموم قرآن قرار دهیم که طعام اهل کتاب را به‌طور مطلق، و بدون هیچ قیدی، حلال شمرده. و از جمله طعامها غذاهایی است که می‌پزند و با دست آنها را لمس می‌کنند. زیرا اخبار آحاد مفید علم نیستند. علاوه بر اینکه اخبار مناقض آنها وجود دارد، بناء بر این عموم قرآن به قوت خود باقی است. سپس اصول قطعیه (اصل برائت)، اصل عدم تکلیف و اصل طهارت، بدون هیچ ناقضی، به اصالت خود باقی هستند. نتیجه آنکه هیچ بشری به نجاست ذاتی نجس نیست مگر آنکه از خارج یا داخل خود آلوده به نجاستی شود.

از کتاب فقه استدلالی در مسائل خلافتی تألیف آیت الله سید محمد جواد غروی
ترجمه و تلخیص سید علی اصغر غروی